

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع : غیرت

ایجاد انگیزه :

یکی از صفاتی که در مؤمنین باید باشد و از بهترین صفات مؤمن است و خداوند متعال هم خیلی دوست دارد، صفت غیرت است. از صفاتی که اولین غیور در این عالم، خود خداوند می باشد و صفت خود خداوند است. در روایات ما زیاد است که «ان الله غیورٌ، یحبُّ الغیورَ، یا یحبُّ کلَّ غیورٍ». خداوند متعال خودش غیور است و غیرت را دوست دارد. غیرت یعنی انسان نسبت به حریم ها و نسبت به آن چیزهایی که محبوبش می باشد و باید از آن ها دفاع کند، حساس باشد و نگذارد به حریمش تعرض شود. اگر کسی خواست آسیبی به حریمش برساند به آن چیز هایی که مورد علاقه اش است، مثلا به ناموسش اگر کسی خواست تعرض کند، بی تفاوت نباشد و حساس باشد.

متن و محتوا :

این صفت غیرت اول از همه راجع به خود خداوند است. خداوند متعال هم چیزهایی دارد که مورد علاقه و محبتش هستند که می شوند ناموس خداوند. ناموس خداوند، دین خداست، احکام الهی است، حدود الهی است، قرآن است، انبیاء و اولیاء هستند، اموری هستند که حرمت دارند و خداوند متعال از حریم آن ها دفاع می کند. این صفت غیرت در هر کسی که باشد، خداوند او را دوست دارد ولو مشرک باشد و مسلمان نباشد. صفت غیرت هر جا که باشد، ارزش دارد. در روایتی هست که تعدادی از مشرکین که با مسلمان ها جنگ کرده بودند و تعدادی را کشته بودند، باید اعدام می شدند. پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم یکی از این افراد را جدا کردند و فرمودند: این شخص را اعدام نکنید. بعد از این که مابقی اعدام شدند، این شخص خدمت پیامبر آمد و گفت: چرا من را اعدام نکردید. پیامبر فرمودند: جبرئیل الان نازل شد و از طرف خداوند متعال این پیام را رساند که پنج صفت در تو وجود دارد که خداوند آن پنج صفت را دوست دارد:

یکی شجاعت، دوم سخاوت (دست و دلباز هستی)، سوم صداقت (راست گو هستی)، چهارم خوش اخلاق بودن (با اطرافیان تند نیستی و خوش اخلاقی هستی) و پنجم «الغیرة الشدیدة علی حرمک». غیرت داری نسبت به حریمت و نسبت به ناموست. خداوند این پنج صفت را دوست دارد نه این که شرک تو را دوست داشته باشد. خداوند شرک مشرک، را دوست ندارد ولی این صفات، صفات ارزشمندی است که خداوند دوست دارد. این شخص به فکر فرو رفت. عجب خدایی، عجب پیغمبری که خبر می دهد از تمام وجود من. خودش که می داند که این صفات را دارد، دیگر از این نشانه بالاتر برای پیغمبری؟ این شخص مسلمان شد و بعداً هم در یکی از غزوات پیامبر به شهادت رسید. این صفت را خداوند دوست دارد در هر کسی که باشد ولو مشرک.

کما این که خداوند از بی غیرتی بدش می آید و مبعوض خداوند است ولو در یک عابد زاهد باشد ولو یک فردی عابد زاهد باشد.

در جلد ۹۷ بحار الانوار روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال می خواست قومی را عذاب کند، دو تا ملک را فرستاد برای عذاب این قوم. وقتی این دو ملک نازل شدند، دیدند که در بین این قوم، یک فرد عابد زاهدی است که در خانه ی خداوند تضرع و مناجات می کند و به قول ما سجاده اش پهن است و دعا می کند.

یکی از دو ملک گفت: یعنی ما باید این شخص را هم عذاب کنیم؟ سوال کردند از خداوند متعال که خدایا: آیا این شخص هم مشمول عذاب هست؟ خطاب رسید که این هم مشمول عذاب است (فَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ وَجْهَهُ غَضَبًا لِي) چون این آدمی است که به خاطر من هیچ جا اخمی نکرده ، هیچ جا خشمی نکرده، هیچ جا غیرت نورزیده است. این فردی است که غیرت ندارد. گناه را دیده، آلودگی را دیده، پستی را در جامعه دیده اما تکان نخورده است. این را هم عذاب کنید.

ببینید ولو عابد زاهد وقتی بی غیرت است، این را خداوند دوست ندارد.

ما وقتی کلمه ی غیرت را می شنویم، غیرت ناموسی به ذهنمان می آید. اما از همین روایت متوجه می شویم که غیرت، فقط غیرت ناموسی نیست؛ چون می فرماید: چون به خاطر من هیچ جا غضب نکرده این شخص غیرت نداشته است، این در رابطه با غیرت دینی است؛ یعنی جایی که دین خداوند زیر پا گذاشته شود، این شخص تکان نخورده است. واقع اش همین گونه است.

غیرت اقسامی دارد:

حد اقل سه قسم مهم از غیرت داریم:

۱: غیرت ملی

یک قسم غیرت، غیرت ملی است. این که انسان نسبت به ملت خودش و نسبت به وطن خودش تعصب و غیرت داشته باشد، حساسیت داشته باشد. اگر کسی خواست آسیبی وارد کند نسبت به او بی تفاوت نباشد. غیرت ملی غیر از ملی گرایی است. ملی گرایی چیز منفوری است. غیرت ملی یعنی این که انسان نسبت به ارزش های جامعه ی خودش، نسبت به افتخارات ملت و پشتوانه ی فرهنگی و تمدنی ملت خود، حساس باشد و این ها را نگه دارد و حفظ کند. این غیر از ملی گرایی است. ملی گرایی بیشتر ناظر به تقابل با ملت های دیگر، نفی ملت های دیگر است. یعنی انسان فقط خودش را برتر بداند و دیگران را نفی کند. این تعصب

افراطی است که ارزشی ندارد. بعد از جنگ جهانی دوم، انگلیسی ها در جهان اسلام خیلی ترویج کردند، پان ایرانیسم، پان تُرکیسم، پان عربیسم. که این ها هر کدام، همدیگر را نفی کنند، ناسیونالیسم عربی، ناسیونالیسم ترکی، ایرانی. آن خوب نیست. ملی گرایی یعنی نفی ملت های دیگر و تعصب افراطی نسبت به خود داشتن.

اما غیرت ملی یعنی این که آدم نسبت به داشته ها، ارزشها و افتخارات خودش حساس باشد و این ها را از دست ندهد. تمدن و پیشینه ی تمدنی خودش را از دست ندهد. این چیز خوبی است. شما امروز سردار ملی، ستار خان و سالار ملی، باقر خان را تحسین می کنید. زیرا این ها انسان های با غیرتی بودند و در زمان مشروطه ولو مشروطه خواه بودند، اما چون نفوذ انگلیسی ها را دیدند که آن ها هم دم از مشروطه می زنند و در مشروطه خواهان نفوذ کرده اند. با این که خودشان هم مشروطه خواه بودند و در مقابل استبداد داخلی می جنگیدند اما همان جا علیه انگلیس ها موضع گرفتند. در همان زمان در تبریز کنسول گری روسیه برای ستار خان پیغام فرستاد که اگر شما به کنسول گری پناهنده شوی، ما شما را از انگلیس ها محافظت می کنیم. اگر انگلیس ها بخواهند به شما ضربه بزنند، ما شما را محافظت می کنیم. ستارخان پیغام فرستاد، من زیر بیرق اباالفضل هستم و بیرق روس را نمی خواهم؛ یعنی در همان جا نه باج به روس ها می داد و نه باج به انگلیسی ها. معلوم بود دنبال این است که مردم خودش عزیز باشند، ما این را تحسین می کنیم. یا کسی مثل رئیس علی دلواری را که در بوشهر در مقابل اشغال انگلیس ها با تنگستانی ها و دشتستانی های بوشهر، مردانه ایستادند، تحسین می کنیم به عنوان مرد غیور که غیرت داشت.

کسی مثل شاه سلطان حسین صفوی را که بی غیرت بود، امروز در این زمان تقبیح می کنیم. شاه سلطان حسین، آخرین پادشان صفوی بود که در اصفهان که پایتخت صفویه بود افغان ها یک تعدادشان به ایران تجاوز کرده و کشتارهایی به راه انداخته بودند و تا دروازه ی اصفهان رسیده بودند. این شخص به جای آن که دفاع کند، اصلاً تکان نخورد، وقتی آن ها رسیدند، خودش جلو جلو به پیشواز رفت و تاج خودش را به سر او گذاشت و دختر خودش را هم پیش کش کرد. اگر می ایستاد و مقاومت می کرد، تعداد کشته هایی که می دادند کمتر بود از این که مقاوتی نکرد و آن ها آمدند و کشتارهای وسیع راه انداختند. ما این را بی غیرتی می دانیم. غیرت ملی ارزش دارد. البته غیرت ملی فقط بحث نظامی گری نیست که یک دشمنی وارد شد، انسان از جهت نظامی در مقابلش بایستد. آن جوانی که نخبه ی علمی است و می تواند در کشورهای دیگر درس بخواند و امکانات زیادی هم داشته باشد، اما یا نمی رود و یا اگر هم می رود، برمی گردد و به کشورش خدمت می کند، این هم غیرت دارد. یا آن سرمایه گذاری که پول دار است و می تواند در کشورهای دیگر سرمایه گذاری کند و پول روی پول بگذارد و خیلی هم مَرِّقه زندگی کند اما سرمایه ی

خودش را در همین کشور خرج کند و دست چند نفر را بگیرد و دارای شغل کند و کشورش پیشرفت کند، این هم غیرت ملی دارد. یک قسم از غیرت، غیرت ملی است.

۲: قسم دوم از غیرت، غیرت ناموسی است. همانی که بینمان مشهور است. این که انسان نسبت به ناموس خودش و حریم خودش حساس باشد و نگذارد کسی تعرض کند. یک مسلمان نه فقط نسبت به ناموس خودش حتی نسبت به ناموس مسلمان دیگر هم باید حساس باشد. حتی اگر تعرض به ناموس شخص دیگر شد، او نباید ساکت باشد. بالاتر، حتی اگر نسبت به ناموس کسی که مسلمان هم نیست ولی مظلوم است اگر تعرضی شد، یک مسلمان نباید ساکت بنشیند. همه شنیده اید که در نهج البلاغه است: در زمان حکومت حضرت در شهر انبار که یکی از شهرهای عراق بود به یک زن یهودی که شهروند اسلامی بود، تعرض شد و زیورآلات را از پایش ربودند. وقتی خبر به امیرالمومنین رسید، فرمود: اگر مسلمان از این ظلمی که به یک زن یهودی شده بمیرد من ملامتش نمی کنم و جا دارد. مرحوم آیت الله آقای مرعشی نجفی آن موقع که جوان بود در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، از جوانی در نماز جماعت و امام جماعت بود. در زمان رضاخوان که کشف حجاب صورت گرفت، رئیس شهربانی قم، رئیس پلیس قم که می گویند انسانی تنو مند و قلدر و لاتی هم بود، وارد حرم حضرت معصومه شد و رفت در قسمت خانم ها و شروع به کشیدن چادر از سر زنها کرد. صدای جیغ و داد و یاابالفضل و یا صاحب الزمان بلند شد اما کسی جرأت نمی کرد جلو برود. رئیس شهربانی قم آن موقع، بزرگترهای مجلس می دانند که اگر کسی به یک پاسبان چیزی می گفت، خیلی باید تاوان می داد چه برسد به رئیس شهربانی و رئیس پلیس. آقای مرعشی نجفی برای نماز ظهر آمد و دید صدای جیغ و داد می آید. گفت چه خبر است؟ گفتند: چنین چیزی شده است و فلانی دارد چادر می کشد. دوان دوان رفت آن طرف و محکم کشید زیر گوش آن رئیس شهربانی و برق از چشمانش پرید. گمان نمی کرد کسی بیاید و جرأت کند که این گونه او را بزند. چند لحظه در شوک بود و بعد گفت: سید به حسابت می رسم. آیت الله مرعشی نجفی گفت: من یقین داشتم که می خواهد من را بکشد. حالا چه اتفاقی افتاد که خود او از دنیا رفت و نتوانست کاری انجام بدهد بماند ، ولی این غیرت یک مسلمان است که نه فقط نسبت به حریم و ناموس خودش، که اگر به ناموس دیگری هم تعرض شود، نباید بی تفاوت باشد. متأسفانه در کشور امام زمان انسان بعضی از جاها می بیند که این غیرت کم رنگ شده است. چه طور آدمی هست که غیرت مند باشد؟ خانمش یا دخترش یا فرض کنید خواهرش با آرایش غلیظ با یک وضع بسیار زننده که چشم ها همه به او خیره شده، دست او را بگیرد و در کنار خیابان با هم راه بروند. این شخص غیرت دارد که زنش این گونه که تابلو است و همه نگاهش می کنند؟ متأسفانه یکی از عوامل مهم بد حجابی در کشور ما بی غیرتی و کمبود غیرت در مردان است. یک اشتباهی هم که ما می کنیم، این است که یقه ی خانم های بد حجاب را می گیریم اما بیشتر باید یقه ی مرد را بگیریم که تو غیرتت کجا رفته که این گونه

همسرت کنارت راه می رود؟ به حضرت امیرالمومنین خبر رسید که در کوچه های کوفه، طرف بازار که ازدحام جمعیت است، زن و مرد تنه به تنه ی همدیگر می خورند و در کوچه می روند. حضرت امیر فرمود: (ببینید خطاب به چه کسی حضرت می کند؟ چه کسی را توبیخ می کند؟) مردان کوفه به من خبر رسیده که زنان شما در کوچه هایی که ازدحام جمعیت است، تنه آنها به تنه ی مردان می خورد و حرکت می کنند. شما خجالت نمی کشید و حیا ندارید؟ (لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَغَارُ) لعنت خدا بر آن کسی که غیرت ندارد. امیرالمومنین در این آسیب اجتماعی ای که زن این گونه بی پروا می آید با مردها برخورد می کند، یقه ی مرد آن زن را می چسبد. اشتباهی که الان می کنیم این است که بلندگو دست گرفته ایم که خانم حجاب، خانم حجاب. باید بلندگو دست بگیریم و بگوییم که آقا غیرت، آقا غیرت. پشت سر هر زن بی حجاب یا بدحجابی، یک مرد بی غیرت یا کمبود غیرت داری است و دشمن قبل از این که به حجاب زنان ما حمله کند به غیرت مردان ما حمله کرده است. او را باید تقویت کرد. یک جوانی که مجرد است و می خواهد ازدواج کند، جوانی که غیرتمند است دنبال دختری می رود که سالم است، دختری که پوشیده و عفیف است و اجازه نمی دهد کسی در حریمش وارد شود. وقتی جوان مسلمان این دختران را بگیرد، آن وقت دخترهایی که بد حجاب هستند، می فهمند که در چشم نیستند. در چشم جوان ها برای ازدواج نیستند، خودشان را به این سمت تمایل می دهند که بپوشانند. بر عکس اگر یک جوانی کمبود غیرت داشته باشد و فقط عاشق یک چشم و ابرو و یک خط و خال و ظاهر شود ولو او اصلاً محجبه هم نیست، وقتی با او ازدواج کند، کم کم دخترهای چادری محجبه، در خانه که کسی سراغشان نمی آید، می گویند مگر ما تیپ و قیافه نداریم؟ خوب پسر ها می روند با آن ها ازدواج می کنند. آن وقت کم کم حجابش را کنار می گذارد که بتواند جلوه کند. چقدر رفتار مرد، غیرت یا بی غیرتی مرد و پسر می تواند دخیل باشد در حجاب یا بی حجابی زن؟ روز قیامت یقه ی مرد را می گیرند. البته عامل بی حجابی یا مثلاً بدحجابی در کشور ما فقط بحث غیرت نیست بلکه عوامل متعددی دارد. گاهی اوقات عاملش جهالت است، گاهی مواقع عاملش عقده های روحی و روانی است که می خواهد خودش را بروز بدهد و یک طوری خودش را به نوعی نشان دهد. گاهی مواقع عامل بدحجابی یا بی حجابی، تربیت های ناصحیح خانوادگی است. حتی گاهی مواقع مسائل سیاسی است؛ یعنی گاهی مواقع با این بدحجابی خودش می خواهد به دین و اعتقادات دینی و نظام دینی دهن کجی کند.

اما به هر حال یکی از عوامل مهم بدحجابی در کشور ما، کمبود غیرت در مرد است. بالاخره آن زنی که بدحجاب بیرون می آید، یک پدری یا برادری، یک شوهری در خانه اگر جلوی او بایستد این گونه بیرون نمی آید. با غیرت بودن، غیرت ناموسی، خیلی ارزشمند است. انشاءالله که در این کشور امام زمان علیه السلام این ارزش، کمرنگ نشود. یک جاهایی خشم، خشم مقدس است. یک جاهایی لبخند زدن درست نیست. به هر

حال ائمه معصومین علیهم السلام در مسائل شخصی، اهل لبخند و گذشت و عفو بودند. شخصی می آمد و چشم در چشم امام حسن مجتبی فحش می داد. به امام باقر علیه السلام فحش داد. نعوذ بالله، به امام باقر گفت: انت بقر. حضرت امام حسن مجتبی یا امام باقر هم این گونه بودند، پرسید که ظاهراً غریب هستی، ما خانه داریم. چون امام حسن مجتبی علیه السلام در منزلشان قسمتی بود که کسانی که غریب بودند، آن جا می رفتند و همه ی اثاثیه منزل آنجا آماده بود. حضرت فرمود: ما جا داریم و اگر می خواهی در این شهر در مدینه بمانی بیا ما به شما جا می دهیم، غذا می دهیم. این شخص دو سه روز که ماند اصلاً زیر و رو شد و گفت: پیش من منفورترین آدم در این عالم علی و حسن بود، الان محبوب ترین آدم پیش من علی و حسن هستند. فحش می دادند اما آن ها گذشت می کردند. چون مسئله شخصی بود و ظلم شخصی را می گذشتند. در معاشرت هایی که نشست و برخاست با رفیق داشتند اگر یک ظلمی اگر یک نارسایی بود، می گذشتند.

در مسائل خانوادگی گذشت داشتند در حدی که بعضی از همسران پیغمبر وقتی می دیدند پیامبر اینقدر نرم و آرام است، به پیغمبر جسارت می کردند. اینقدر جرأت می کردند که به پیامبر تندی کنند و ایشان لبخند می زدند. در مسائل شخصی و خانوادگی این گونه بودند. مدارا و گذشت در حد بی نهایت. توصیه ی دین هم همین است. برادرهای بزرگوار، خواهرهای بزرگوار، درخانه ولو حق هم با شما باشد، نسبت به همسران صمیمیت را به هم نزنید. الان متاسفانه اینقدر صبر کم شده، تحمل کم شده که تا فوری یک چیزی در طرف مقابلش می بیند، فوری طلاق. گاهی مواقع طلاق های توافقی. هر دو موافقیم که دادگاه برویم و هیچ مشکلی نداریم؛ چون با هم نمی سازیم. شخصی گفت: خانم من وسواس دارد و می توانم طلاقش بدهم؟ گفتم: دمت گرم. قرار است آنجایی که همسرت یک مشکل دارد، پایش بایستی، قرار است آنجایی که همسرت احیاناً یک بیماری دارد، پایش بایستی. تو آنجایی که این بنده خدا یک مشکلی برایش پیش آمده می خواهی کنار بکشی و طلاق بدهی؟

آستانه تحمل ماها خیلی پایین آمده است و این طلاق های توافقی. به خاطر همین تبدیل شده به این که الان از هر ۱۰ ازدواج ۴ تایش به خصوص در شهرهای بزرگ منجر به طلاق می شود. این فاجعه است. قرآن را ببینید که تعبیرش چیست؟ قرآن در سوره ی نساء آیه ی ۱۹ خداوند چه می گوید؟ و ما چگونه رفتار می کنیم؟ خداوند در این سوره در این آیه می فرماید: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» با همسران خوب برخورد کنید و خوش اخلاق باشید. «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ شَيْئًا» اگر یک صفت زشت، یک عادت یا رفتار زشتی از او دیدید که بدتان آمد... خداوند می فرماید: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ» اگر از او کراهت داشتید (شیئا) یک چیزی باعث بد آمدنتان از او شد، می فرماید: «فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» ای چه بسا آدم از چیزی بدش بیاید اما خیرش در همان باشد، پایش بایست.

مرحوم آیت الله سید علی آقای قاضی، عارف کم نظیر شیعه، یکی از شاگردان ایشان آقای سید هاشم حداد بود. استاد شهید دستغیب، استاد آقای حاج اسماعیل دولابی که در تهران بودند و خیلی از بزرگان. این آقای آسید هاشم حداد می گفت: من در خانه ام یک مشکل خانوادگی داشتم، با خانمم نه بلکه با مادر خانمم که ایشان چشم نداشت که من را ببیند، ما چون یک مقدار فقیرانه زندگی می کردیم، مادر خانمم چشم نداشت که من را ببیند و هر موقع که من را می دید، رگبار فحش بود که به جان من می گرفت. همین گونه رگباری که اصلاً اجازه نمی داد من چیزی بگویم. می گفت: من موقعی دیدم که به اینجایم رسیده و اصلاً نمی توانم تحمل کنم. پیش استاد آیت الله قاضی رفتم و به ایشان گفتم: من در خانه چنین مشکلی دارم و دیگر نمی توانم تحمل کنم که آقای قاضی فرمودند: شما با خانمتان هم مشکل داری؟ گفتم: نه. با مادر خانمم مشکل دارم ولی این ها لازم و ملزوم هم هستند و نمی شود که این ها را از هم جدا کرد. آقای قاضی فرمودند: شما وظیفه ات این است که همان جا بمانی. اگر می خواهی به جایی برسی، در همان خانه و در پیش همان خانواده بمان.

(یک آقای پیش علامه طباطبایی آمد و گفت: حاج آقا یک ریاضتی به من بدهید، یک نسخه ی سلوکی به من بدهید. علامه طباطبایی به او گفت: شما متأهلی؟ گفت: بله. گفت: ریاضت تو این است که در خانه خوش اخلاق باشی. مگر نمی خواهی به جایی برسی؟ این ریاضت تو است. چرا دنبال ذکر و وردی می گردی که عجیب و غریب باشد؟ اگر کسی بیاید و یک ورد عجیب و غریبی بگوید که نه خدا گفته و نه پیغمبر گفته و نه امام، می گوید: ها همین است. عرفا با همین به یک جایی رسیدند. علامه ی طباطبایی گفت: آقا جان شما ریاضت این است که در خانه خوش اخلاق باش.)

آیت الله قاضی به شاگردش گفت: تو وظیفه ات این است که همین جا بمانی. ایشان می گوید: من طبق وظیفه ام انجام دادم و زندگی همین گونه می گذشت اما با سختی و فحش های مادر خانمم. به مرتبه وقتی وارد خانه شدم، از درب حیاط وارد شدم، هوا گرم بود، مادر خانمم لب حوض نشسته بود، تا من را دید، شروع کرد به فحش های آب دار نثار من کردن. می گفت: من یک مقداری ایستادم و تحمل کردم و تحمل کردم و دیدم که نمی توانم دیگر تحمل کنم. اگر من اینجا بایستم با او درگیر می شوم. می گوید یاد سخن استاد آیت الله قاضی افتادم که فرمود: باید تحمل کنی، از خانه بیرون زدم. به محض این که پایم را در کوچه گذاشتم، اولین مکاشفه ای بود که برایم رخ داد، دیدم دو تا شدم. یکی آقای سید هاشم حداد نورانی است که یک طرف می رود، یکی دیگر ظلمانی است و طرف دیگری می رود. این فحش ها به آن نورانی نمی خورد. سریع برگشتم خانه و به سمت مادر خانمم رفتم و شروع به بوسیدن دستانش کردم. این بنده ی خدا یک مرتبه هاج و واج ماند که من این همه فحش به تو دادم، سبب زمینی، چرا تو تکان نمی خوری؟ می گفت: اصلاً همین گونه ماند و اتفاقاً عجیب اینجا بود که بهش گفتم که هر جوری دلت می خواهد انجام بده

و خدا به تو خیر بدهد. او که نمی فهمید من چه می گویم؟ من به جایی که رسیده بودم، به واسطه ی او رسیده بودم. اتفاقاً از این به بعد محبت ما با همدیگر خیلی هم زیاد شد. این همان آیه ی قرآنی است که من به آن رسیدم که خدا می فرماید: اگر یک چیز بدی دیدید در طرف مقابلتان بایستید (فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً) گاهی آدم از یک چیزی بدش می آید اما خیر کثیرش در این است. ممکن است همسرت خوب نباشد اما اگر بایستی و مقاومت کنی، شاید بچه های خوب نصیبت شود. شاید یک مدت بایستی و مقاومت کنی، رشد می کنی و از جهت اخلاقی به جاهایی می رسی، اگر بایستی و مقاومت کنی، محبت بین تان درست می شود. در هر حال اهل بیت در مسائل شخصی، در معاشرت ها، در مسائل خانوادگی گذشت داشتند و مدارا می کردند و مسامحه می نمودند اما در مسائل دین، ذره ای گذشت نداشتند. اگر کسی می خواست پا روی دین خدا بگذارد، در رابطه با ناموس خدا، ذره ای گذشت نداشتند. حضرت زهرا در خطبه ای که برای مهاجرین و انصار، برای زنان مهاجرین و انصار خواند، فرمود: دلیل این که علی بن ابی طالب را کنار زدند، (تنمّره فی ذات الله) چون علی در دین خدا مثل شیر بود و این جا می ایستاد و کوتاه نمی آمد. چون کوتاه نمی آمد او را کنار گذاشتند.

یکی از تهمت هایی که به امیرالمومنین می زدند، این بود که خشن و تند است. علی خشن است؟ اشک در چشم مظلومی می دید، اشک در چشم یتیمی می دید دیگر نمی توانست رد شود و زانوهایش می لرزید و می افتاد. امیرالمومنین دو تا نقطه ضعف داشت: یکی موقع نماز که در مقابل خدا می ایستاد ضعف داشت و نمی توانست تحمل کند. گاهی مواقع هم غش می کرد. یکی هم اگر اشک یتیمی، مظلومی، فقیری می دید، زانوهایش می لرزید. این انسان کامل است که در این دو جا، ضعف دارد. این دو تا نقطه ضعف، در واقع نقطه قوتش است که آدم در مقابل خدا ضعیف است در مقابل مظلوم، ضعیف است.

زنی به نام سوده ی حمدانیه محب امیرالمومنین بود. بعدها در زمان معاویه از امیرالمومنین درمقابل معاویه دفاع کرد. یک مرتبه خدمت امیرالمومنین علیه السلام آمد، حضرت امیر نمازشان را خوانده بودند و در تعقیبات بودند که حضرت تعقیبات را سریع خواند تا ببیند که چه کارش دارد. سوده ی حمدانیه گفت: آقا در فلان جا یکی از کارگزاران و حکام شما، ظلم به مردم کرده است. پول بالا می کشد و رشوه می گیرد و اختلاس می کند. امیرالمومنین علیه السلام یک مقداری جست و جو کرد و دید که درست می گوید و این گزارش تأیید شد. حضرت بلند بلند گریه کرد. گفت: خدایا خودت شاهدهی که من خبر نداشتم، همان جا حکم نوشت و داد به دست این زن، گفت: وقتی برگشتی به مسئول آنجا بگو که به آن فرد بدهد و بگوید که دیگر شما معذور هستی و باید محاکمه شوی. در رابطه با حقوق مردم، کوتاه نمی آمدند. امیرالمومنین علیه السلام حقوق مردم را جزء حقوق خدا می دانست و یک ذره کوتاه نمی آمد.

پیغمبر اکرم، حضرت امیر را با جمعی از شیعیان برای جمع آوری زکات به یمن فرستاده بود. وقتی برمی گشتند، امیرالمومنین در نزدیکی های مدینه جلوتر آمد که زودتر پیغمبر را ببیند. مشتاق دیدن پیغمبر بود. بعد از دیدن پیغمبر برگشت و دید که به آن اموالی که جمع آوری شده و مال بیت المال است دست برد زده اند، بعضی از آن لباس ها را برداشته اند و پوشیده اند. حضرت امیر گفت: چه کسی به شما گفته است که این لباس ها را بپوشید؟ این حق همه ی مسلمین است و باید به دست پیغمبر برسد و وقتی که پیغمبر تقسیم کرد، شما در سهم خودت تصرف کنید، لباس ها را فوری در بیاورید. لباس ها را از تنشان کند، به اینها خیلی برخورد. وقتی مدینه آمدند به پیغمبر گله کردند که آقا علی خشن است، تند است، ما یک لباس پوشیده بودیم، حالا مگر چه می شد؟ این را از تن ما در آورد. پیغمبر فرمود: «ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ شِكَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» از شکایت کردن نسبت به علی دست بردارید، اگر خشن است، خشن در دین خدا است. در این جا کوتاه نمی آید. متأسفانه الان در کشور ما یکی از معضلات همین است. مسئولی که خاطی است، مسئولی که آبروی نظام را برده است، نباید از او بگذرند، این مسئله شخصی نیست. به امیرالمومنین خبر رسید که ابن حرمه، مسئول بازار اهواز خیانت کرده و اختلاس نموده است. حضرت امیرعلیه السلام فوری نامه نوشت که «أَخْبَرْتَنِي عِيُونِي» بازرس های من خبر دادند که فلانی خیانت کرده است. به آن فرماندار اهواز نامه نوشت که فوری ابن حرمه را می گیری و زندانیش می کنی. اگر این کار را نکردی، من با خودت برخورد می کنم. او را در نماز جمعه که مردم جمع اند، بیرون بیاور و ۳۵ تازیانه جلوی چشم همه به او بزن و آبرویش را ببر؛ چون او آبروی نظام دینی را برده است. کسی که آبروی نظام دینی را می برد باید آبرویش را برد. گاهی اوقات، کسانی را که خفت گیری می کنند و یا مثلاً کیف کسی را می دزدند گاهی سوار وانت می کنیم و می بریم در محله اش می گردانیم برای این که آبرویش برود با این که او آبروی اسلام را نبرده است اما آن که یقه اش را کیپ بسته است و محاسن دارد، وقتی اختلاس می کند آبروی اسلام را می برد، آبروی نظام دینی را می برد، باید با او برخورد کرد. ممکن است که در کشور ما، گاهی اوقات برخورد بکنند اما خیلی دیر.

به هر حال غیرت دینی یکی از مهمترین صفات مومن است. تمام نهضت وجود مقدس سید الشهداء را اگر بخواهی در یک کلمه خلاصه کنید که علت قیام ایشان چه بود؟ غیرتشان بود. وقتی می بیند که دین خدا پایمال می شود، وقتی می بیند که خلیفه ی مسلمین، جای پیغمبر نشسته و مشروب می خورد و علنی کفر می گوید، یزید این گونه بوده است. کسی که خلیفه ی مسلمین باشد و این چنین ظالم و این چنین ستمگر باشد، کم کم بعد از یک مدتی دین مردم، از بین می رود. مردم ممکن است دینداری کنند اما آن دین دیگر دین نیست. لذا وجود مقدس سید الشهداء علیه السلام گفت: «أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، جلوی این منکر بزرگ را بگیرم. منکری که امام حسین علیه

السلام می خواست جلوی او را بگیرد، خود یزید بود که رأس منکر بود که منکرات را پخش می کرد. من می خواهم جلوی این را بگیرم. جلوی او را گرفت البته با توان سنگینی که باید می داد. با مظلومیت، با خون با شهادت. یک موقع انسان با گفتار امر به معروف و نهی از منکر می کند اما یک موقع آنقدر جامعه به خواب رفته، آنقدر ظلم زیاد شده که باید با شهادت، بارنگ خون بقیه را بیدار کرد، باید با مظلومیت بیدار کرد لذا امام حسین علیه السلام روز عاشورا کاری کرد که صحنه ی مظلومیت شدید باشد. زن و بچه را با خودش برد که هر کسی که خواب است دیگر بیدار شود و واقعاً همین گونه شد. در طول تاریخ این گونه مظلومیتی سابقه نداشت. کجا در یک جنگی وقتی که دشمن شان را کشتند سرشان را می برند و جلوی زن و بچه اش بالای نیزه می کنند؟ در کدام جنگ شما دشمنان را کشتید، آن وقت بر بدن ها می تازید و پشت و پهلو ها را با اسب له می کنید. در کدام جنگ، آب را بر زن و بچه می بندند؟ بر بچه ی شیرخوار می بندند؟ تمام این مظلومیت ها را اباعبدالله علیه السلام تحمل کرد تا جامعه، چه در آن زمان و چه بعد وجدان ها بیدار شود و بفهمد که حق کجاست؟ باطل کجاست؟

گریز و روضه :

درود خدا بر تو یا اباعبدالله. السلام عليك يا اباعبدالله و على الارواح التي حلت بنفائك عليك مني سلام الله ابدأ ما بقيت و بقي الليل والنهار و لا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم.

طبق بعضی از نقلها وقتی اباعبدالله کنار علقمه آمد، هنوز رمق به تن عباس بود. امام حسین خود را به سرعت رسانده بود. عباس گفت: داداش! دو در خواست دارم. یکی این است که خونها را از چشمانم پاک کن! می خواهم یک بار دیگر جمال عزیز فاطمه را ببینم. داداش! و در خواست دیگری هم دارم: همه شهدا را به خیمه دارالحرب می بری، اما من شرمنده سکینه هستم، شرمنده بچه های تشنه ام.

جسدم را به سوی خیمه اصغر مبرید که خجالت زده از تشنه لب بی شیرم

حسین نگران است که عباس کشته شده و دیگر خیمه ها پاسدار ندارند؛ مبدا دشمن به خیمه حمله کند. به ناچار از کنار بدن سوراخ شده عباس برخاست و به طرف خیمه ها برگشت. راوی می گوید: می دیدم که حسین در راه برگشت برای عباسش ناله می زند و گریه می کند.^۱ (۱: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲). تا رسید به نزدیک خیمه، برای این که بچه ها اشک بابا را نبینند؛ اشک هایش را با آستین لباس پاک کرد. سکینه جلو دوید و گفت: «این عمی العباس؟» بابا! عمویم عباس کجاست؟ سیدالشهداء چاره ای نداشت؛ گفت: «این عمک العباس قتل»^۲ (۲: سوگنامه آل محمد، ص ۳۰۹). عمویان عباس را کشتند. زینب داغ و مصیبت های فراوانی دیده، در یک روز داغ بیست عزیز دیده، اما این جا جمله ای گفت که در هیچ داغی نگفته بود. تا شنید عباس را کشتند فریاد کشید: «و هی تصیح و یقول یا اخاه و عباساه»؛ ای وای برادرم، ای وای

عباسم! آن جمله هم این است: «واضیعتاه»^۳(۳: سوگنامه آل محمد، ص ۳۰۹)؛ ای از اسیری! حالا دیگر باید لباس اسارت بشویم. حسین جانم...